

خیابان اسراسر ~~به~~ گرفته



مجموعه فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی و هنری ۱۷۰۰۰ تومان

سال دهم

شماره ۵۰۲

پنجشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۹۸

۵۲ صفحه

در سوگ سه معصوم:
پیامبر رحمت، سردار تنها و امام غریب
این مرد، غریب است. غریب است، غریب...

پرونده ای برای
Farsi یا پینگیلیش؟!

بایادداشت‌هایی از

دکتر جلال‌الدین کزازی

فریدون جنیدی

غلامحسین سعدی افشار

مسعود خیام

حسن انوری

و

قیادت‌سیوا

W
W
W
D
D
C
h
a
r
B
g
h
o
r
g

گفت‌وگو با محمد بزرگی، نقاش خط

گویندن بر سر همت با چکش

از همان اول می‌شود فهمید که دچار تناقض است؛ از رشته دانشگاهی‌اش گرفته که مهندسی پزشکی است تا کار هنری‌اش در زمینه نقاشی خط یا به اصرار خودش کالیگرافی، تناقضی که خودش هم به آن اقرار می‌کند و آن را یکی از ویژگی‌های عصر خودش می‌داند. محمد بزرگی متولد شهریور ۵۷ است. خطاطی که حالا با خوشنویسی‌اش نقاشی می‌کند و در چند نمایشگاه معتبر بین‌المللی نیز شرکت کرده. گفت‌وگو با محمد بزرگی بیشتر به یک گپ و گفت دوستانه نشسته بود در فضای آرام اتاق کاری‌اش در یکی از شرکت‌های معتبر در زمینه IT و صحبت از زمین و زمان و موسیقی و فیلم و اقتصاد و نماز و آذان و... در تمام طول مدت حرف‌هایمان یک مورد بیش از بقیه خودنمایی می‌کرد: پارادوکس!

نقاشی خط و مهندسی پزشکی و کار در شرکت IT، از کجا به کجا رسیدی؟

خوشنویسی را از نوجوانی شروع کردم و از همان جا با لحن خوشنویسان شروع به همکاری کردم. به پزشکی هم علاقه داشتم، اما در عین حال تلم‌تلم نمی‌خواست پزشکی باشم. بنابراین مهندسی پزشکی را انتخاب کردم که مرا راضی کند. به پزشکی مربوط می‌شد، اما من پزشک نمی‌شدم؛ در همین میان هم از کلاس‌های لحن که هم وارد نقاشی خط (کالی گرافی) شدم از لحن خوشنویسان بگو. پیش چه کسانی رفتی؟

به کالی گرافی از هر منطقی که نگاه کنید، نقاشی با خط، محور هست که به چند خط مسلط باشید و هنر تان را چندمنظوره بکار ببرید. استاد من در زمینه خط آقای سیدمحمدحسین موحّد بود که ۱۸-۱۷ خط را به کمال می‌نویسد. ما هم به عنوان شاگردان ایشان باید اقلاً بخشی از توانایی‌های ایشان را به دست می‌آوریم. پس محور بودیم. فلاف‌هفت، هشت خط را بلد باشیم و در کنار نستعلیق و ثلث و نسخ که پای ثابت هستند، خطوطی مثل دیوانی، کوفی، محقق، ریحان و... را یاد بگیریم. از این نظر آقای موحّد خیلی روی کار من موثر بود. بعد از آن هم که کلاس‌های رنگ نقاشی، موانداسی و...

این همه سبک و مدل خطاطی؟ چرا آمدی سراغ نقاشی خط؟ کالی گرافی اصلاً یعنی چه؟

من الاً حدود ۱۸ سال است که خط می‌نویسم و این را در حد خودم بلد بودم، اما چرا نقاشی خط؟ بعضاً می‌گویند اگر اصالت بر نقاشی باشد و خط به تنگ آن بیاید، می‌شود نقاشی خط. اگر خط اسلاید داشته باشد و نقاشی به تنگ آن بیاید می‌شود خط نقاشی و... من نگاهم به خط نگاه مذبذومی است و هیچ وقت نتوانستم فراتر از یک مذبذوم به آن نگاه کنم. وقتی شما خط را به عنوان مذبذوم در نظر می‌گیرید در شکستن سبک‌ها هم راحت‌تر عمل می‌کنید. بنابراین فکر می‌کنم اصلاً عبارت کالی گرافی جامع‌ترین و بی‌مناقشه‌ترین اصطلاحی است که می‌شود به کار برد.

چند سال است که کالی گرافی کار می‌کنی؟

چهار، پنج سالی می‌شود.

در این مدت در چه نمایشگاه‌هایی شرکت کرده‌ای؟

در سال ۲۰۱۰ در یک نمایشگاه گروهی در مونیخ شرکت کردم. به نام ایران سرزمین نابینا. یک نمایشگاه گروهی بود در آرت سنتر تهران که با دو اثر شرکت کردم. یک نمایشگاه در گالری هما تئاتر اسفند داشتند و یکی هم باز تیر همین اسفند بود در لوتیج سوئیس.

چه کسانی را برای کشیدن استفاده می‌کنی؟ یکسری حرفه‌خانی است یا بطور کلی مثلاً امروز تصمیم می‌گیری مشق را نقاشی کنی؟

بسیار دو بخش دارد. یکی وقتی جایی چیزی می‌بینم بلند همین عشقی که گفتید و شروع می‌کنم به توجردن پشت ورق باطله. روزنامه، مجله یا روی هر سطح صاف دیگری. بعد از تهایی با قلم خوشنویسی و مرکب آن می‌زنم و یک‌دفعه می‌بینم چقدر این سبک برای کتب عشق مناسب است. همان را که می‌دارم تا سر وقتش انجام بدهم و همان را تمام پرورش می‌دهم. اما بعضی



مواقع هست که اساساً دلم می‌خواهد به یک سوز و بیزدازم. این کار را کسی سخت می‌کند، باید خیلی منتظر بمانم تا لحظه‌اش برسد. باید حال و روحیه انجام آن را داشته باشم. باید زمان آن فرا برسد.

از چیزی هم الهام می‌گیری؟ مورد خاصی بوده که به‌طور مشخص بگویم این خیلی روی من تاثیر گذاشت؟

اگر منظور تان تاثیر باشد که فکر می‌کنم همه ما روزانه از همه جا تاثیر می‌گیریم، چه برسد به یک اثر هنری یا شعر یا... اما نه، الهام نبود. مجموعه‌ای از عوامل باعث می‌شود که من به حسن شخصی برسیم. مثلاً وقتی به موسیقی آلتی کارتیرو گوش می‌کنی، من وقتی از فیلتر خودم گوش می‌کنم، می‌شود یک اثر که شاید خیلی ابزاری یا خاورمیانه‌ای باشد. یا وقتی به پرستار گوش می‌دهم، دلت می‌خواهد چیزی بکنی. مثلاً وقتی فیلمی مثل «اکارملانگ» را می‌بینی، زمین و زمان می‌تواند به تو ایده بدهد. یک وقت هم که تهایی و آنقدر دافغانی و از آن چیزی خلق می‌کنی.

به موسیقی و فیلم اشاره کردی بیشتر اهل چه سبک موسیقی‌ای هستی؟

موسیقی که بیشتر حالت تعلیق در آن وجود دارد. بعضی حتی اگر ملودی محور است، نوعی تعلیق در آن دارد. برای مثال ایبو موریکونه را خیلی دوست دارم. کلا رابطه‌ات با آهنگسازهای فیلم خیلی خوب است؟

آره اما نمی‌دانم چرا شاید موسیقی خوب را در فیلم‌ها پیدا کردیم. مثلاً من هیچ وقت سردالجرایو را ندیده‌ام، اما موسیقی‌اش را دوست دارم یا دوست سیسیلی‌ها را. فیلم‌های بلوک شرق را هم ندیده‌ام، اما موسیقی‌اش را



دوست دارم. در بخش موسیقی ایرانی هم اگر نکویم شخریان را فصلی کردیم نمی‌شود خوشنویس باشی و شخریان با مثلاً ناز حلیل شهنار یا ویولن حسینیان بدلیش را گوش ندی، با من حسن کسی را فیلم نمی‌کنی؟ اگر بخوام به کسی پیشنهاد فیلم بدهم، چه فیلمی را نام می‌بری؟

یکی از فیلم‌هایی که خیلی آن را دوست دارم «رهایی از شازشکه» است. شاید به خاطر آن حسن رهایی و تلاش فیلم دیگر فالان سبز را پیشنهاد می‌دهم، اما واقعیت این است که همیشه از فریاد رفته خوشم می‌آید. فیلم دیگری که خیلی دوست دارم و هر بار چیز جدیدی از آن یاد می‌گیرم، «عینت» است مخصوصاً آن سکانس معروف رستوران را. از وقتی هم که فهمیدم آن را بدون کت و یک ضربت گرفتارم. علاقه‌ام به آن بیشتر شد. باز در کنار خود فیلم موسیقی آن را خیلی دوست دارم. برگردیم سراغ کارهایت، نحوه کارت چگونه است؟

من تقریباً همه کار می‌کنم. یک موزایی طرح اولیه را با ممداد می‌زنم. بعضی از کارها را اول با ممداد روی بوم منتقل می‌کنم، بعد با روش‌های مختلف رنگ می‌گذارم. ماسکه می‌کنم و... بعضی را با ممداد اول تود می‌زنم و بعد با قلم خوشنویسی یا وقت روی بوم پاره‌اش می‌کنم. بعضی مواقع هم به مدادی هست و نه قلمی. قلم مو را برمی‌دارم و هر چیزی را که شود روی یک سطح ناهموار نوشته می‌شود. دیگر آن‌چیزه در سیاه را صدا می‌زند.

کارهایت را که نگاه می‌کردم احساس این بود که درون‌نمای مذهب دارند. دوست می‌گویم؟

آره. الاً یک بحث مهم هست که می‌گویند بهتر است خیلی به محتوا توجه نکنی، چون می‌خواهیم بین‌المللی حرف بزنیم و آنجا شاید مخاطب تو نداند که تو چه نوشته‌ای. بنابراین با خودم فکر کردم که باید از هم طوری باشم که کسی بدون آن‌که نیاز به دانستن محتوای آن داشته باشد، بتواند آن را حسن کند. دیگر



آرام نیست کسی بلدند که چه نوشته‌ام؟ پیام بعدی کار مهم است و شاید فضای محتوا نبود اگر کسی برسد می‌گویم بعضی کارها بدون معنی هستند. اما برخی دعا هستند و... اما تمام مذهبی دارند.

پس قطعاً تمام کارهایت پیام دارند و سوز و هدف خاصی را دنبال می‌کنند.

بیشترشان آره اما در بعضی‌ها هم فقط خواستم بتسلیل خط را نشان بدهم. در فرم‌پذیری مثلاً در یک کار صرفاً با حرف «ه» فرم‌های مختلفی را تجربه کردم. از دعه نستعلیق تا دعه ثلث و این وسط یکی به تو دهن‌کمی می‌کنند. یکی روی لاله سنت ایستاده و تو تمام از سنت به اقتضای حرکت می‌کنی و طبیعتاً بعضی‌ها را می‌بینی که بازی می‌کنند بدون هیچ ملاحظاتی که با گوش‌کوب بزنی توی سر آن یا دهانش را بکنی! کارهای تو چند فاکتور هم دارند. این که مثلاً در عین بی‌نظمی، نظم فلزاد تقارن دارد و هم گرایش این‌ها آیا دلیل خاصی دارد؟

اگر من کارهایی را تقسیم‌بندی کنم، سه سبک در آن‌ها وجود دارد: ۱- کارهایی که حلقه‌ها منظم باشند مثلاً

کلمات بر شده و هیچ تقارنی در آن نیست. ۲- کارهایی که در آن نم‌کرک روی یک خطه است این خیلی ذهن را مشغول می‌کند که چرا هر چیزی در دنیا حول یک چیزی در حال چرخش است. حتی روزترین ذرات هم باز به دور هسته اتم می‌چرخند. بزرگترین کرات هم همین طور. ۳- کارهایی با تقارن‌های پشت سر هم. بعضاً دو یا چهار تقارن دارند که البته این جاستگاه کلاسیک دارد اما از این تقارن دنبال نگذارم. هسته که فکر می‌کنم در روزنامه ما نقش مهمی دارد از این تقارن چیزهای مهمی درمی‌آید. مثلاً هیچ موفقیتی نیست که در آن تقارن درخشان نباشد. بعضی وقت‌ها هم این تقارن و آن‌که گویا بودند چیزهای جدیدی به دست می‌دهد. یعنی وقتی یک حرف را کنار خودش می‌گذاری، ترسناک می‌شود یا مثل قلب می‌شود یا آشپز بار از حروف بتسلیل جدید کشف می‌کنم.

گفته بودیم که نمی‌خواهی چهارچوب‌ها را رعایت کنی و راه خودت را می‌روی. اما در بعضی از کارهایت دقیقاً کلاسیک عمل می‌کنی. در بعضی دیگر هیچ اصولی را رعایت نمی‌کنی و همه را کنار می‌گذاری. بالاخره راه تو کدام است؟

حواص این است که خود تو هم زمانی شخریان گوش می‌کنی و زمانی سراغ یک راک سنگین می‌روی. یک موقع راک اندرول و بعد رویه اول از اصلاً دلت می‌خواهد بکوبی. شنش گوش کنی. این خاصیت روزگار نیست من آثارهای مختلفی می‌شنوم که در فکر فرو می‌روم. از آن طرف هم بیک فلویید گوش می‌کنم و باز حسن جدیدی پیدا می‌کنم. من از هر دو این‌ها حس می‌گیرم، چون در یک چیز با هم مشترک هستند. این‌که از ضلعی من زد می‌شوند، کات کوبیده با تو خ و ریحان را دوست داریم. از یک پتقاری ابتدایی هم لذت می‌بریم. اما نمی‌شود گفت سستی یا بدون حسیت، چون هر دو را هم زمان دوست داریم.

هم نزد ایرانیان است و پس نظرت چیست؟ (خنده)

کاملاً مخالفم. هنر نزد ایرانیان است، ولی نه پس. هنر نزد هنر منداست و این هنر مند می‌تواند هر جایی باشد.

الاً وضعیت هنر ایران در زمینه کار تو چگونه است؟

من معتقدم که تنها چیزی که فقط با خودش سجده می‌شود و نه با هیچ عامل بیرونی دیگر اقتصاد است. برای هر چیز دیگری سبک محکی داری که آن را با آن چیز بسنجی، به‌جز اقتصاد. اگر بخواهم واقع‌گرایانه برخورد کنم، هنر امروز ما نمی‌تواند بر اقتصاد و سیاست، بلکه اگر که بخواهد زندگی کند اقتصاد و هنر بحث مهمی نیست. نمی‌گویم کار مشتری‌پسند، اما یک آدم باهوش باید توجه به اطرافش باشد که چه می‌گذرد.

بعضی در کارهایت به دنبال صرفه اقتصادی هم هستی؟

آخر آرزوی من این است که از هنرمندان در بازارم این سطح کار را پایین نمی‌آورند؟

نه، منظور من باب طبع مشتری بودن نیست. می‌گویم به عنوان یک هنرمند آدم باید بلدند که در مارکت چه می‌گذرد، چون به نظرم بدون اقتصاد هیچ چیز وجود ندارد و فقر راه‌حل آن نیست. یک ماتیسی هست به نام SWOT که نقاط ضعف و قوت و فرصت‌ها و تهدیدهاست. را به تو می‌گویند و تو از هر کدام می‌توانی در راستای اشتغالی هنرت استفاده کنی. حالا سه آیت هست که باید به آن‌ها بپردازی: این که تو کنجی این بازار هستی، مخاطب هدفت چه کسانی هستند و بازارت کدام است؟ باید مخاطب را بشناسی. نه این‌که هنرت را بر اساس چیزی که می‌خواهی، خلق کنی. تو لذت و آبرو اساس روحیات و شرایطت خلق می‌کنی و حالا باید تشخیص بدهی که این هنر در کنجی این مانیس می‌شوند و بروی سراغ همان.

چاپگاه هنر ایرانی در خارج از کشور چگونه است؟ همه فکر می‌کنند ایران است و یک تمدن عظیم ۱۰۰۵۱ ساله، ولی همه می‌دانم که حالا رسیده‌ایم به آب و باریکی‌ای که چنگه چنگه می‌کنند بر خورده غریب‌ها چطور است؟

غریب‌ها به هنر ایران یک نگاه معماگونه دارند. فکر کنید یک اروپایی به فارسی می‌داند عربی و حالا این نقاشی خط برای او چه معنایی دارد؟ این کارها برای آن‌ها خیلی انتزاعی است. اما الاً عربی‌ها کار دشوار نیست به ایران باز شده و برای مثال حجاج کریم‌یوسفی هفت سال است که در خاورمیانه شعبه دارد.

با توجه به حرف‌هایی که زدی، پول درآوردن از هنر را می‌توانیم به عنوان هدف‌هایمان بگیریم؟

در شرایط فعلی آرزویم هست اما هدفم نه هدف‌هایمان چیست؟

این که بایستم بر سر یک چیزهای آرزوم می‌دهم، مثل جنگه یکی از اصلی‌ترین هدف‌هایمان این است که بتوانیم به یک بتسلیل بصری در خط نست پیدا کنیم که با آن به این مقاصد برسیم.

در فضای هنر چه کار دیگری می‌خواهی بکنی؟

کاری که شروع کردم، خط بوده و هرچه پیش رفتیم به تجزیه‌ایم در مورد صدا و شرایط تولید اضافه شد. اما این خط شاید وارد حوزه‌های دیگری هم بشود. هر چیز دیگری که با آن بتوانیم پیام را برسانیم بهترین شاید پنج سال دیگر از من یک حس می‌بینی.

مقاله: محمد باقری / تصویر: سید علی حسینی